

در گفت‌وگوی «جوان» با کارگردان مستند «مادرانه» مطرح شد

می‌خواستم سرزنده بودن مادران شهدا را نشان دهم

در نهاد و ارگانی که متولی کار شهداست موضوعی را نهادینه کرده‌اند که دیگر حرف از شهدات و دفاع مقدس نزنید. الان باید ایثار اجتماعی را گسترش بدهیم؛ صدقه دادن و کمک به همسایه را!

گفت‌وگو

مصومه طاهری

سیداحمد معصومی‌نژاد کارگردان جوان و متعهدی است که تولید مستندهایی از شهدا مانند کیوت حرم، بقرار و شکارچی تانک و آثاری درباره مساجدفعال تهران و نیروهای آتش به اختیار در مجموعه ادامه‌دار «گنجینه» را در کارنامه دارد. اما شاید مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اثر وی را بتوان مجموعه «مادرانه» دانست که تاکنون در سه فصل و با سه مجری

مستند «مادرانه» با توجه به چه نیازی در رسانه تولید شده است؟

همیشه یکی از دغدغه‌هایم حرف‌های مادران شهدا بود که واقعاًسند کافی برای سبک و رفتار زندگی شهداست. وقتی در فیس‌بوک وارد بحث با گروه‌های معاند می‌شدم می‌گفتند شهدا برای اسلام نرفتند و حس وطن‌پرستی داشتند. با هیچ چیز قانع نمی‌شدند حتی وصیتنامه شهدا را دستکاری شده می‌دانستند اما وقتی فیلم مادر یا پدر شهیدی منتشر می‌شد که می‌گفت بسرم برای حفظ سلام رفت، تسلیم می‌شدند. این مسئله برای من یک دغدغه جدید ایجاد کرد تا اینکه وقتی به سمت مستندسازی در باره این موضوعات رفتم، در مدت کوتاهی دیدم نه تنها مستند شهدا را ساخته بودم، بلکه مستند تعداد زیادی از شهدای محله و منطقه خودمان را کار کرده بودم و حدود ۷۰ قسمت از مادران شهدا مستند ساخته بودم.

شما یکی از ارزشمندترین اسناد انقلاب اسلامی یعنی صحبت‌های مادران شهدا را استخراج کردید. پای صحبت کدام مادر بیشتر متأثر شدید؟

هر کدام‌شان حرف‌های زیادی داشتند اما مادر شهیدان مغلف خودش در پشت جبهه و در سوله رختشویخانه با دیگر خواهران لباس شهدا را می‌شستند، می‌دوختند، اتومی می‌کردند و دوباره برای استفاده رزمندگان می‌فرستادند. همسر و پنج پسرش هم در خط مقدم بودند یا مادر چهار شهید جنیدی در کنار همسر روحانی‌اش از قبل از انقلاب در مبارزات بود و وقتی پس از انقلاب امام جمعه شد جوانان را با خود به جبهه‌ها می‌برد. چهار پسرش را به جبهه فرستاد و به شهدات رسیدند تا بگویند آقا‌زاده‌ها جبهه نمی‌روند یا مادر شهیدان خالقی پور به گفته خودش در طول جنگ یک‌بار نشد اعضای خانواده کنار هم باشند و دور هم غذا بخورند. پس از شهدات سه فرزندش هم هشت سال همسر جانبازش را در بستر مراقبت کرد. هشت سال بعد در جبهه فرهنگی دوش به دوش پجبه‌های جبهه فرهنگی در جشواره عمار فعالیت می‌کرد الان هم در مناطق سیل‌زده و زلزله‌زده حضور می‌یابد و در طرح کمک مؤمنانه و جهادی گوی سبقت را از دیگران روده است و همه اینها مرا متأثر کرده‌اند.

متأسفانه در برخی برنامه‌ها مادران شهدا را مظلوم و ضعیف و قابل‌ترحم نشان می‌دهند.

بله و یکی از انگیزه‌هایی که من در این عرصه ورود جدی پیدا کردم همین موضوع بود تا قهرمان و سرزنده بودن مادران شهدا را به همه نشان دهم. مثلاً مادر زاپنی شهید محمد بابایی را نشان دادم تا بگویم مردمان ایران قدر ایران سر بلند و آزاد را بدانند و نشان دهم که دغدغه‌ها و افکار او چقدر قهرمانانه است.

بزرگ‌ترین مانعی که در این مسیر داشتید چه بود؟

اینکه هنوز حرف‌های مادران و پدران شهدا برای متولیان مسئله جدی نیست، در حالی که ظرفیت بالایی برای حفظ نظام و ارزش‌ها دارند. وقتی زلزله یا سیل یا کرونا آمد از نزدیک دیدم که اینها چه جرانی به‌راه انداختند و خیلی تلاش کردم این موضوع را جا بیندازم اما متأسفانه مسئولان دغدغه‌ای ندارند. اگر هم کاری انجام می‌دهند در حد سیلاب‌زدن روزه و عملکرد کمی مجموعه تحت‌امران است. مثلاًهزینه زیادی برای تجهیزیات دوربین و صدا و عوامل صرف می‌کنند تا با مادران و پدران شهدا مصاحبه کنند اما مصاحبه‌کننده مقدمات بلدنیست چون منافع مالی در آن وجود دارد. دوستی یا بستگان فلان مسئول دوربین دستش گرفته و مصاحبه‌های ضعیفی که هیچ

پژوهش

براساس مطالعه‌ای که به تازگی توسط مرکز ملی کتاب فرانسه انجام گردیده، مطالعه بین فرانسوی‌ها به‌طور مداوم در حال کاهش است و سیر نزولی دارد، به‌طوری‌که ۱۴درصد از آنها اصلاًهیچ کتابی را در سال ۲۰۲۰نخوانده و ۲۵درصد هم کتاب جدیدی نخریده‌اند. ■■■

رژین هاچونزو رئیس این نهاد عمومی تحقیقاتی در یک بیانیه مطبوعاتی عنوان کرد: «با وجوداطمینان بخشی به پویایی و رونق بازار برای بخش کتاب در زمان شیوع کرونا به‌اشکال مختلف، ما شاهد کاهش کلی تعداد خوانندگان کتاب شدیم». در این راستا به‌طور کلی، CNL (آزمایشگاه برتر علوم و فناوری هسته‌ای کانادا) هم از کاهش میزان مطالعه که قطعاً مرتبط با محدودیت‌های ناشی از بحران سلامتی است

استفاده‌ای هم نمی‌شود انجام داده چون اصولاً فکر و راهبرد مشخصی پشت آن نبوده و گویی صرفاً برای رفع تکلیف اداری به سمت مادران شهدا رفت و آمدهای بار به محل آرشو این فیلم‌ها سر زدم و مصاحبه‌ها را دیدم، فاجعه بود. مثلاً پرسیده بود پسران بچه خوبی بود؟ از او راضی بودید؟ درسخوان بود؟ و این سطحی بودن مصاحبه درآورد است. بودچه صرف می‌شود اما هیچ خروجی ندارد و فقط جیب عده‌ای پر می‌شود. یا در نهاد و ارگانی که متولی کار شهداست موضوعی را نهادینه کرده‌اند که دیگر حرف از شهدات و دفاع مقدس نزنید. الان باید ایثار اجتماعی را گسترش بدهیم؛ صدقه دادن و کمک به همسایه را!

جالب‌ترین خاطره‌ای که از «مادرانه» دارید چیست؟

آشنایی و ارتباط با مادران شهدا و رفت و آمدهای دوطرفه واقعاًخاطره‌ساز و جالب است؛ وقتی برنامه‌ای به شبیکه تحویل داده می‌شود گاهی چند ماه طول می‌کشد اما پخش نمی‌شود تا به مناسبت شهدات یکی از همه آن را پخش کنند. برای «مادرانه» شهید ماهر و همین اتفاق افتاد. مادر شهید بالای ۹۰ سال سن داشت و گوشش سنسگین بود. از شهدات پسرش بیشتر از سی و اندی سال می‌گذشت، برنامه به سختی ضبط شد. پس از تولید، چند ماه در پخش بود تا اینکه در مناسبتی پخش کردند. فرادای شبی که پخش شد، داماد حاج‌خانم تماس گرفت و از طرف حاج‌خانم تشکر کرد. حاج‌خانم چون گوشش سنسگین است نمی‌تواند خودش صحبت کند. حاج‌خانم می‌گوید برای من بهترین هدیه بود شما از کجا می‌دانستید سالگرد شهید دیشب بوده است؟! در صورتی که اصلاًهیچ‌کس به این موضوع توجه نکرده بود. جالب اینجاست دقیقاً دوسه روز بعد حاج‌خانم به رحمت خدا رفتند.

تأثیرات «مادرانه» بر خود مادران شهدا چطور بود؟

کمتر اتفاقی می‌افتاد که مادر شهیدی پس از برنامه زنگ نزد و تشکر کنند. از شسور و شمعفی که در صدایشان بود می‌فهمیدم راضی بودند. بخشی از این رضایت، به‌خاطر قطع نکردن این ارتباط بود. به محض اطلاع از پخش برنامه با آنها تماس می‌گرفتم. حتی برای بازپخش برنامه هم اطلاع‌رسانی می‌کردم. بخشی از این رضایت جامع و کامل بودن و ادا شدن حق مطلب بود. ما گاهی حدود چند ساعت مصاحبه می‌گیریم اما فقط خروجی باید زیر نیم ساعت باشد. نمی‌گذارم به اصل مطلب طعمه وارد شود. عکس‌ها و فیلم‌های شهدا در جای خودشان و در خاطره مربوطه قرار می‌گیرد. برای مادران شهدای دفاع مقدس بسیار هیجان‌انگیز می‌شود. به اذعان برادر یا خواهر شهید، پس از پخش «مادرانه»، جایگاه فراموش شده مادرمان در قایل به جای خودش برگشت. تماس می‌گیرند، سسر می‌زنند، خاطره‌های جالبی که ما نمی‌دانستیم را تعریف می‌کنند و... اینها در روحیه مادران خیلی تأثیر گذاشته است.

اتفاق مهمی هم پس از پخش «مادرانه» رخ داده است؟

کتاب برخی از این شهدا بلافاصله توسط نویسندگان



نوشته می‌شود. این عزیزان به‌دنبال سوزه‌یابی هستند. گاهی سوزه‌های جالب را مستقیماًبنده به آنها معرفی می‌کنم و گاهی با پخش «مادرانه» جرقه‌ای در ذهن نویسنده یا ناشر زده می‌شود و چون این برنامه جامع و کامل است حدود ۵۰ درصد کار برایشان تسهیل می‌شود. شهدای دفاع مقدسی که سی و اندی سال از شهادتشان گذشته‌اند و کتابی از آنها بیرون نیامده بود دقیقاًیکی، دو سال پس از پخش «مادرانه»‌ها یا کتاب‌شان توسط ناشرها چاپ شد و یا شرح حالشان به‌صورت ویژه‌نامه در مجلات و نشریات منتشر شد. خانواده شهدایی را می‌شناختم که هر سال در سالگرد شهید نذورات یا هدایایی مثل چغیه، سربند، پلاک و... پخش می‌کردند اما در اولین سالگرد شهید پس از پخش «مادرانه»، ویژه‌نامه، زندگی‌نامه و خاطرات شهید را پیاده کردند و به همراه یک لوح که شامل فیلم ضبط شده «مادرانه» شهید بود به فامیل، دوست و آشنا می‌دادند. این همان تأثیرات تولید محتوای خوب است.

موردی هم داشتید که اهالی محل ندانند مادر شهید است و پس از «مادرانه» متوجه شوند؟

بله. مثلاً مادر شهیدی بود که سوپرمارکت محل نمی‌دانست ایشان مادر شهید است. پس از پخش برنامه، صاحب سوپری دیگر اجازه نمی‌داد مادر شهید خودش خرید کند. شش‌ماه تلفن داد که زنگ بزیند، ما بحتاج را بگویند برای شما می‌فرستم.

یک خاطره در مورد اهمیت پرداختن به این خاطرات مادران شهدا بفرمایید.

برای اینکه منزل مادر شهید سیدصادق آقاقلایی برویم هماهنگی طول کشید. حدود دو ماه بعد وقتی به ملاقات ایشان رفتیم دیدیم که ازآزمیر شدید گرفته‌اند اما به لطف دوستان و خانواده مستند خوبی از شهید تهیه شد. وقتی شرایط مادر را دیدیم برنامه از قالب مادرانه به سمت مستند تغییر کرد. همان‌جا از دوستان و خانواده شهید گفت‌وگو گرفتیم و مادر را سر مزار شهید بردیم؛ متأسفانه طی این چند سال برخی از همین مادران شهدا به رحمت خدا رفتند و برخی هم به‌شدت مریض‌الحوالد. کار ما نوعی تفحص شهداست با این تفاوت که تفحص خاطرات را زندگی شهدا اگر بیشتر از تفحص جسم شهدا ارزش نداشته باشد، کمتر نیست و وظیفه‌ماست تا هر چه زودتر این خاطرات را تفحص کنیم.

ادبیات



زندگی روزمره، احساسات و ادبیات

فاطمه خضری

ما زندگی روزمره را جدی نمی‌گیریم اگر در طول روز اتفاق خاصی برای ما نیفتاده باشد اما اگر مجبور باشیم یک هفته بدون کار و تماس با فردی دیگر زندگی خود را بگذرانیم در صورت داشتن مشکل اقتصادی امکان دارد دچار احساس ناامنی و ترس بشویم و اگر هم خیال‌مان از اقتصادمان راحت باشد امکان مال و دلزده‌گی است. حالا اگر زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه به گونه‌ای باشد که افراد هر روز در معرض خیرها و اتفاقاتی باشند مطمئناً به راحتی نمی‌توانند احساس امنیت را در زندگی روزمره خود تجربه کنند. حتی ممکن است در این موقعیت احساسات مربوط به دوست داشتن، عشق را هم صرفاًلذت‌بخش تجربه نکنند. در این‌جا افراد زندگی روزمره‌شان دچار اختلال می‌شود اما وجود این اختلال آیا فقط به خوداتفاقات ناخوشایند اجتماعی و سیاسی ربط دارد یا نه به این هم ارتباط دارد که افراد قادر نیستند احساسات خود را تعریف کنند و دچار ابهام در رابطه با حس هیجانات متفاوت می‌شوند. احساس سرد گمی و این که فرد نداند در موقعیت بحران چه باید بکند بیشتر به نبود تعریف از موقعیت است. تصور کنید فرد در این موقعیت کتابی دست بگیرد که می‌گوید داشتن استرس برای قلب مضر است. خواننده کتاب بر استرس نگرانی را نیز تجربه می‌کند و از خود می‌پرسد چرا باید دچار استرس باشد و امکان دارد مدیران سیاسی را بانی استرس بدانند اما هنوز بار مسئولیت را نتوانسته‌اند کلاًاز روی دوش خود بردارند چون زندگی با ابهام و آشفتگی احساسات راحت نیست و تنها خودش است که باید در درونش به روشنی و فهم آنها برسد. سؤال این جاست چه کسی



آیا نوشته‌های که سراسر آشفتگی و گم شدن در احساسات است یا نوشته‌های که خاطره‌وار نگاهیی از بیرون به مسائل اجتماعی و سیاسی دارد را می‌توان متعلق به ادبیات دانست؟

در یک جامعه وظیفه دارد موقعیت‌ها و احساساتی که افراد دچارشان می‌شوند را تعریف کند و به افراد جامعه کمک کند به موقعیت خود معنا دهند؛ به نظر من داستان بهترین منبع برای معنابخشی احساسات‌مان است. کسی که تصمیم می‌گیرد یک داستان بنویسد نمی‌تواند زندگی روزمره خود و جامعه‌اش را نادیده بگیرد و مطمئناً او هم هنگام نوشتن داستانش دچار ابهام می‌شود و درمی‌یابد که باید احساسات زیادی را تعریف کند. از آن‌جا که نویسنده تحت تأثیر موقعیت جامعه است چگونگی تعریف احساسات در زندگی روزمره‌ای که دچار اختلال شده یا نشده در پرداخت داستانش مهم فرض می‌شود. حالا تصمیم می‌گیرد پرداختن به خود-احساسات موضوع مهم خود شود که قادر نباشد آنها را به‌نظم آورد پس مصمیم می‌کند پرداختن به خود-احساسات موضوع نوشتنش شود. اما این نا آگاهی توسط مخاطب در فرم نوشتن قابل‌ردیابی است. یا نه نویسنده می‌تواند خیال خود را راحت کند و با احساسات مهم که در زندگی اجتماعی دچارشان شده کلنجار نرود و به‌طور کل به‌نظم درآوردن احساساتش در زندگی روزمره از خلال پرداخت داستان، را فراموش کند و صرفاًنگاهی از بیرون به اتفاقات اجتماعی و سیاسی داشته باشد و آنها را خاطره‌وار تعریف کند.

تعریف ادبیات در اینجا مهم تلقی می‌شود و باید پرسید آیا نوشته‌ای که سراسر آشفتگی و گم شدن در احساسات است یا نوشته‌ای که خاطره‌وار نگاهیی از بیرون به مسائل اجتماعی و سیاسی دارد را می‌توان متعلق به ادبیات دانست؟

اینجا به دنبال پاسخ این سؤال نیستیم. می‌خواهیم بدانیم یک نویسنده در نوشتن به دنبال چیست؟ آیا خوانان این است که هنگام پرداخت داستانش به ابهام احساسات در زندگی روزمره پاسخ دهد یا نه؟

برای رسیدن به این سؤال را می‌بیند این دغدغه‌ها ندارد

همان‌طور که نویسنده‌ای دچار آشفتگی احساسی است و قادر به‌نظم درآوردن آنها نیست. اگر یک فرد

هنگام نوشتن بخواهد جدی باشد در امر معنابخشی

یا به‌نظم درآوردن احساسات در زندگی روزمره، چه ویژگی‌ای دارد. در ابتدا قبل از نوشتن در روش باید این توانایی را به دست آورده باشد که بر مبنای یک رویکرد احساسات خود را ببیند و بتواند همراه با دیدن و درک احساساتش، آن را در داستانش هم نشان دهد. سخت‌ترین کار برای یک فرد این است که چگونه بتواند یک رویکرد داشته باشد. در این‌جا تفاوت جوامع مهم انگاشته می‌شود. باید متذکر شد تفاوت اساسی بین جوامع به لحاظ داشتن تعریف از موقعیت خود وجود دارد. مثلاً جوامع غربی اکثراً می‌دانند اقتصاد کشورشان بر مبنای چسه رویکردی اداره می‌شود پس این که بر اساس چه رویکردی نظام آموزشی و پزشکی خود را توسعه می‌دهند در همین راستا از عشق، ازادی و... هم تعریف خاص خود را دارند (در آن‌جامنتقدان مختلف ایران هنوز نتوانسته‌اند موقعیت خود را تعریف کنند و حتی متفرکش هم دچار سوالات زیادی هستند که این موقعیت بیشتر بر چه مبنایی باید تعریف شود: اقتصاد، روابط جهانی، تاریخ، دین و... بنابراین طبیعی است که در جامعه ایران صداهای زیادی وجود داشته باشد از آن‌جا که ایران به لحاظ زبانی، قومی و دینی هم یکدست نیست، البته صداهای زیاد به این معنی نیست که تعاریف مختلف دارند. حالا نویسنده ایرانی حتی اگر قصد هم داشته باشد به احساسات در زندگی روزمره یا پرداخت داستانش معنا دهد برایش ساده نیست به یک رویکرد دست پیدا کند، چون جامعه ایران برای تعریف ابداع مختلفش دچار ابهام است. در این‌جاگویا نویسنده ناچار می‌شود به مفاهیم ترجمه‌شده از سوی جوامع دیگر نگاهی بیندازد. حالا خلاقیت نویسنده چگونه آشکار می‌شود؟ نویسنده ممکن تعاریفی که از خلال ترجمه یاد می‌گیرد را به احساساتش در زندگی روزمره تحمیل کند و ایمن تحمیل هنگام نوشتن داستانش نشان داده شود. برای همین وقتی مخاطب داستان را می‌خواند احساس می‌کند نویسنده در حال زیاد حرف زدن است و می‌خواهد مفاهیم ذهنی‌اش را به داستان جحسباند. در این‌جا حتی ممکن است نویسنده احساس دوپارگی را تجربه کند چون می‌بیند بیسن مفاهیم ذهنی‌اش که یاد می‌گیرد و احساساتی که در زندگی روزمره در این بین نویسنده ممکن است منتقد جامعه‌اش شود و تصور کند این جامعه است که مشکل دارد چون قادر نیست شیبه جوامع پیشرفته و مفاهیمی که از خلال ترجمه یاد می‌گیرد، باشد. اما با نوشتن قرار بوده فقط نویسنده قادر شود به احساسات خود و جامعه‌اش در زندگی روزمره معنا ببخشد. می‌توان مثالی زد در حوزه اقتصاد؛ ما اگر بخواهیم به توسعه فکر کنیم مطمئناً ناچار می‌شویم رویکردهای اقتصادی جوامع پیشرفته را مطالعه کنیم اما زمانی که وارد زمین شاییم و خواستیم کاری انجام دیم خوانمانخواه جغرافیایی سرزمین و ابزارهایمان را باید در نظر داشته باشیم و نمی‌توانیم ایراد بگیریم و بگویم چرا این‌جا بنا به اندازه کشورهای پیشرفته آب وجود ندارد؟ مفاهیم ترجمه شده فقط به ما زاویه دید می‌دهند که ما بتوانیم با این زاویه دید به رویکرد خود بر اساس موقعیت‌مان دست پیدا کنیم. نویسنده یا وجود این زاویه دید که یاد می‌گیرد باز ناچار می‌شود برای رسیدن به معنابخشی احساسات در زندگی روزمره با آنها کلنجار برود و درد بکشد.

حالا ممکن است نویسنده‌ای هم باشد و بگوید من اصلاً به مفاهیم جوامع دیگر که توانسته‌اند به خوبی موقعیت خود را تعریف کنند کاری ندارم. قطعاً این نویسنده هم نیازمند یک رویکرد است اما این رویکرد را می‌خواهد از کجا بیابد؛ از مفاهیم گذشته؟ اگر چنین است او بر مبنای مفاهیم گذشته می‌خواهد احساسات زندگی روزمره امروز را تعریف کند. باز هم مخاطب می‌بیند که نویسنده خوانمان خوب تعریف ذهنی‌اش به داستان است. دقیقاً مفاهیم گذشته هم فقط می‌توانند به ما زاویه دید بدهند و این ما هستیم که باز باید با احساسات‌مان برای تعریف‌شان چه در زندگی روزمره و چه در نوشتن داستان کلنجار برویم تا به آنها معنا ببخشیم. در هر صورت هر جامعه‌ای نیاز دارد احساسات خود را در زندگی روزمره معنا ببخشد حالا چه آن جامعه احساس‌امینت در زندگی روزمره ندارد و چه دارد.

داستان بهترین منبع برای معنابخشی احساسات‌مان در زندگی روزمره می‌تواند باشد.